

با علیؑ را فراموش کنید، که در نتیجه بین شما دشمنی و بغض واقع می شود و در آخرت هم خداوند شما را بر آن مؤاخذه می کند.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» منظور از کتاب، کتاب نبوت است که به صورت کتاب تورات و انجیل ظاهر گردیده است، و کنایه از امت محمد ﷺ است که بعد از محمد ﷺ بسیاری از کتاب را پنهان داشتند، و کنایه است از بیان کردن علیؑ چیزی را که آنها مخفی می کردند.

درباره ی شأن نزول آیه ذکر شده است که این آیه، درباره ی مرد و زن زنا کار محصنه از اشراف یهود نازل شده است، و آنان سنگسار آن دو را دوست نداشتند، پس، از محمد ﷺ در این مورد سؤال کردند، پس فرمود: حکم آن دو رجم (سنگسار) است، یهود امتناع کردند و راضی شدند که «ابن صوری» داوری کند و او اعلم یهود بود، پس حضرت محمد ﷺ از او سؤال کرد و او گفت: بلی حکم آن دو همان رجم است، پس نبی ﷺ امر به رجم آن دو نمود جلوی در مسجد او آنها را سنگسار کردند.

«وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» یعنی از آن اعراض می کند و آن را ظاهر نمی کند.

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» حرف «قد» برای تأکید جمله ی اول است، و لذا ادات عطف نیاورد، یعنی پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ نور و کتاب روشن است و در صورتی که مقصود از نور ولایت باشد و مقصود از کتاب نبوت واضح است که این جمله تأکید است، زیرا رسول ﷺ صاحب ولایت و نبوت است و اگر مقصود از نور امیرالمؤمنین ﷺ و از کتاب

قرآن باشد باز هم تأکید بودن جمله ظاهر است، زیرا رسالت مستلزم چیزی است که رسالت به سبب آن محقق می‌شود که آن کتاب است و مستلزم چیزی است که رسالت به خاطر آن است که آن ولایت است و سابقاً دانستی که ولایت از شئون ولی است و با علی علیه السلام متحد است.

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ» با آن کتاب یا نور، خدا هدایت می‌کند. مفرد آوردن ضمیر در صورتی که به کتاب یا به نور می‌گردد ظاهر است و اگر به کتاب و نور هر دو برگردد به اعتبار این است که کتاب جز ظهور نور چیزی نیست.

«مَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» آنرا هدایت می‌کند که از رضوان او که ولایت علی علیه السلام و بیعت با او است پیروی کند، چنانکه به آن در قول خدا: «و رضیت لکم الاسلام دیناً» اشاره شده است یعنی به سبب کتاب کسی که با علی علیه السلام با بیعت و لوی بیعت کند، هدایت می‌کند.

«سُبُلَ السَّلَامِ» و راههای خدا، یا راههای سلامت را به آنان ارزانی می‌دارد.

«وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و آنها را از تاریکی‌های متراکم که در مرتبه‌ی نفس است، بیرون برده و به عالم نور که فراخی عالم روح است، می‌رساند.

«بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و آن به اذن اوست که به صراط مستقیم که همان مراتب نورانی علی علیه السلام است هدایت می‌کند که شناخت نورانیت او شناخت خدای تعالی است.

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» بعضی گفته‌اند: آنان گروهی از بنی اسرائیل هستند، و آنان یعقوبیه می‌باشند که قائل به

اتّحاد خدای تعالی با عیسی علیه السلام هستند، ولی می‌گوئیم:

اعتقاد نصاری این است که در عیسی علیه السلام جوهر الهی و جوهر آدمی است که به اعتبار آن جوهر الهی می‌گویند که عیسی علیه السلام خداست، و مقصودشان تأکید اتّحاد خدا با عیسی علیه السلام است به اعتبار جوهر الهی اش. و می‌گویند: عیسی علیه السلام به اعتبار جوهر آدمی اش فرزند و مولود و جسم و مقتول و مصلوب است، این معنی اعتقاد محققین آنهاست، و امّا پیروانشان جز مقام بشریت عیسی علیه السلام چیزی نمی‌دانند و می‌گویند همان خداست و مقصودشان مقام بشریت اوست. «قُلْ» بگو ای محمد برای ردّ بر آنها: اگر مطلب همان طور است که شما می‌گوئید.

«فَن يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» لفظ «شیئا» مفعول «یملك» است، و «من الله» حال از مفعول است و مقدّم بر آن، و معنی آن این است که کسی قدرت ندارد آنچه را که خدا مالك است تغییر دهد یا دفع کند، زیرا که ملك عبارت از توانائی تصرّف در مملوك است که اگر چه در عیسی علیه السلام جوهر الهی بود که قدرت بر تغییر و دفع داشت.

«إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» بیان حال و قال نصاری است و بیان و سستی آنهاست و کنایه از کسانی از امت محمد صلی الله علیه و آله است که غلو کردند و قائل به اتّحاد و حلول شدند، و حق عبارت این است که گفته شود: «لو اراد ان يهلك المسيح و امّه» چون مسیح و مادرش در زمان ماضی بوده‌اند، ولی خدای تعالی آن را به صورت شرط مستقبل ادا کرد تا حالت گذشته را حاضر فرض کند، یا به جهت اینکه آنها معتقد بودند که عیسی علیه السلام در آسمان زنده است و بر دست راسش پدرش نشسته است،

و همچنین در مورد مادرش یا برای اشاره به این است که عیسی علیه السلام با حیات طبیعی در آسمان چهارم زنده است.

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» استیناف است یا حال است برای بیان عدم مانع از اراده و نفوذ امر خدا و برای اینکه دلالت کند که مسیح مملوک است و مملوک نمی تواند خدا یا فرزند مالک باشد.

«يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» پس تعجبی نیست که عیسی علیه السلام از مؤنث بدون مذکر آفریده شده باشد، و در این قضیه دلیلی بر خدا بودن یا ابن بودن نیست، چنانکه آن‌ها به آن تمسک کرده‌اند. بلکه در آن دلیل بر الوهیت خالق است که عیسی علیه السلام را بدون پدر آفرید تا نقض گفتار طبیعی باشد.

«وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» پس خداوند قدرت دارد که انسان را بدون پدر خلق کند و تمام کسانی را که در روی زمین هستند نابود کند، و آفریدن عیسی علیه السلام بدون پدر دلالت بر عمومیت قدرت خدا می‌کند نه بر خدا بودن عیسی علیه السلام.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُوَ» بیان حال هر دو گروه و گفتار رسوای آنهاست، و وجه این ادعا این است که آنها گفتند: هر کس به خدای تعالی اقرار کند، و به او نزدیک شود او فرزند روحانی خداست.

بعضی گفته‌اند: مقصودشان از این گفتار این است که آنها پیروان دو فرزند خدا، مسیح علیه السلام و عزیر علیه السلام هستند. این معنی بعید است.

«قُلْ» در رد آنها بگو «فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ» پس چرا در دنیا به مغلوبیت و در آخرت به آتش همیشگی و جاوید، یا چند روزی اندک بنابر

گمان شما، گرفتار می شوید؟

«بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ» بلکه شما بشری هستید از آنهایی که خدا آفریده است، هر کدام از شما را که بخواهد می بخشد «وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» و هر کدام از شما را که بخواهد بر حسب اختلاف استعدادتان عذاب می کند.

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» بیان این است که آنها و دیگران در نسبت به خدای تعالی مساوی هستند، و تکرار این معنی در اینجا و غیر اینجا برای این است که در دل شنونده به خوبی جا بیفتد، و برای اینکه هر يك از آنها مقتضای مقام خاصی است.

«وَالِيهِ الْمَصِيرُ» بیان این مطلب است که در انتها در مقابل خدا آنان و دیگران همه مساوی هستند.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا» رسول را در هر دو جا نسبت به خودش داد جهت بزرگداشت آن و ترساندن مخالفینش.

«يُبَيِّنُ لَكُمْ» بیان کند بر شما آنچه را که احتیاج به آن دارید، یا اینکه مفعول فراموش شده است<sup>۱</sup>.

«عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ» حال از «رسولنا» یا از ضمیر مستتر در «یُبَيِّنُ» است یا از ضمیر در «لکم» یا متعلق به «جاءکم» است یا به «یُبَيِّنُ» بنابر اینکه معنای «یورد» در آن تضمین شده باشد، و مقصود آن دوران فترت از زمان است که احکام رسولان در آن وقت نبوده است از باب اینکه ظاهر نبودند و جانشینان آنها نیز

۱- دوباره مفعول منسی (فراموش شده) در جلد اول توضیح داده شد که بر حسب اقتضای کلام مفعول ذکر نمی شود. مانند جمله متین یُبَيِّنُ لکم...؟ مفعول ذکر نشده است.

مخفی بودند، نه اینکه وحی و حجت منقطع باشد چنانکه مذهب عامّه است، زیرا که بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله پیامبران و اوصیایی بودند که بیشتر آن‌ها مخفی بودند و ظاهر نبودند، و دین او در نهایت خفا و پنهانی بود اگر چه ملتش قوی و غالب بود و گفته شده است، که بین میلاد عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله پانصد و شصت و نه سال بوده، و از این مدت یکصد و سی و چهار سال زمان ظهور رسولان بوده، و بقیّه زمان فترت بوده است، و این یکی از اقوال است، و برخی گفته‌اند: مدت فترت ششصد سال بوده، و برخی آن را پانصد و شصت عده‌ای چهارصد و شصت و اندی، و جماعتی پانصد و اندی میدانند.

«أَنْ تَقُولُوا» مبادا که بگوئید، یا برای اینکه نگوئید.

«مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ» «فاء» برای سببیت است، چون تقدیر این است که با این سخن عذر و بهانه نیاورید که مژده دهنده و بیم دهنده‌ای بر ما مبعوث نشده است اینک بشیر و نذیر برای شما آمد.

«بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» پس خداوند قدرت بر ارسال رسول در حین فترت را دارد، یا اینکه خداوند قدرت دارد که جوارح شما را به نطق در بیاورد اگر شما آمدن رسول و تبلیغ او را انکار کنید، یا اینکه خداوند قدرت بر عذاب شما دارد اگر رسول او را انکار کنید و به او اقرار نکنید.

«وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ» عطف بر مقدر است که «لَا تَعْتَذِرُوا» باشد (یعنی عذر نیاورید که موسی علیه السلام به ما نگفت) و این همان لفظی است که در آیات سابق نیز به تقدیر گرفته شده بود یعنی بهانه و عذر نیاورید و بیاد آورید آنچه را که موسی علیه السلام به قومش گفت، تا اینکه نعمت و جود رسولی که در

بین شماست بیاد آورید و بر قول او مخالفت نکنید. مقصود کنایه از امت محمد است به این که حال امت موسی علیه السلام را بیاد آرید و نعمت هائی را که خداوند به آنها و پدرانشان داده بود از قبیل امر موسی و گم شدن و سرگردان بودنشان در وادی «تیه» به مدت چهل سال، تا اینکه بیدار و متنبّه شوند نسبت به نعمت هائی که خداوند به آنها داده است، و قول پیامبر صلی الله علیه و آله را مخالفت نکنند و از امر او دربارهی علی علیه السلام خارج نشوید پس گمراه نشوند چنانکه قوم موسی علیه السلام گمراه شدند.

«يَقَوْمُ أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَمْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ» ای قوم یاد بیاورید نعمت های خدا را از قبیل شکافته شدن دریا و سایه انداختن ابر و فرستادن منّ و سلوی و غیر اینها، و انبیا و پادشاهان و غیره که به شما دادیم و به هیچ يك از مردم جهان نداده بودیم.

### آیات ۲۱-۳۰

يَقَوْمُ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱) قَالُوا يَمْوَسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (۲۲) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْكُمُ غَلِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۳) قَالُوا يَمْوَسَىٰ

إِنَّا لَن نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ (۲۴) قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۵) قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۶) وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِن مَّ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ وِثْقَهُ وَنَفْسَهُ وَقَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ وَفَاصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰)

### ترجمه:

ای قوم من وارد سرزمین مقدسی شوید که خداوند برایتان مقرر داشته است؛ و پشت مکنید که زیانکار خواهید شد. گفتند ای موسی در آنجا قوم زورمند و ستمگری هستند، و مادام که آنان از آنجا بیرون نرفته‌اند، ما وارد آنجا نخواهیم شد، و چون از آن بیرون شدند،

ما به درون خواهیم رفت. [و] دو مرد از پروا پیشگان که خداوند بر آنها لطف و انعام کرده بود، گفتند [بی باکانه] بر آنان از دروازه وارد شوید و چون وارد آنجا شدید پیروز خواهید شد و اگر مؤمن هستید بر خداوند توکل کنید. گفتند ای موسی مادام که آنان در آنجا هستند ما هرگز وارد نخواهیم شد؛ تو با پروردگارت بروید و بجنگید مادر اینجا برکنار می‌مانیم. [موسی] گفت پروردگارا من جز بر خود و برادرم دست ندارم؛ پس



بین ما و قوم نافرمان جدایی بیفکن. فرمود در این صورت [ورود به] آن سرزمین چهل سال بر آنان حرام است که در بیابانها سرگشته باشند؛ پس بر نافرمانان دریغ مخور. و بر آنان داستان دو پسر آدم را به راستی و درستی بخوان، که چون قربانی‌ای عرضه داشتند، از یکی از آنها پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، [قابیل به هابیل] گفت تو را خواه کشت؛ گفت خداوند تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد. اگر دستت را به سوی من دراز کنی که مرا بکشی [بدان که] من دست دراز کننده به سوی تو نخواهم بود که بکشت؛ چرا که من از خداوند، پروردگار جهانیان می‌ترسم. من می‌خواهم که بار گناه من و گناه خودت را بر دوش کشی و از دوزخیان شوی؛ و این جزای ستمگران است. و نفس امّاره او را وادار به کشتن برادرش کرد، و او را کشت، و از زیانکاران گردید.

### تفسیر

«يَقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» ای قوم به سرزمین شام که خداوند برای شما نوشته است که آنجا مسکن شما باشد، داخل شوید اما چنانکه نقل شده، آنان مخالفت کردند و محروم شدند ولی فرزندان‌شان داخل شدند.

«وَلَا تَرْتَدُّوا» یعنی از طریق سرزمین مقدّس که شام است یا از سرزمین قلب برنگردید.

«عَلَىٰ أَذْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» بر عقب سرتان، که زیانکار می‌گردید، چنانکه نبی ﷺ ما به امتش همین سخن را درباره‌ی علیّ علیه السلام گفته است، پس آنها جز ارتداد چیزی را قبول نکردند.

«قَالُوا يَمْوَسِيَّ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ» چون ما طاقت مقاومت

آنها را نداریم، هرگاه آنان خارج شدند، ما داخل می‌شویم.

«قَالَ رَجُلَانِ» دو مرد که یوشع بن نون و کالب بن یوفنا دو پسر عمومی موسی بودند گفتند، و بعضی گفته‌اند: دو مرد از اهل شام بودند که به دست موسی اسلام آورده بودند.

«مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ» یعنی آن دو مردی که متصّف خوف هستند، یا از خشم خدای ترسند.

«أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا» جمله معترضه است یا حال، که خدا به آنها نعمت داده بود.

«أَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ» از این در داخل شوید، یعنی غافلگیرشان کنید تا نتوانند آشکار شوند، یا دل‌هایشان را قوی کنید و به بزرگی جثه‌ی آنها نگاه نکنید که آنها جسم‌های خالی از جرأت و شجاعت هستند.

«فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْكُمُ غُلَبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» که چون داخل شوید، غالب گردید یعنی ایمان مقتضی توکل بر خداست. پس آن شرطی تهییجی است.

«قَالُوا يَمْوَسَىٰ إِنَّا لَنَنْدُخُلُهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» این کلام نهایت حماقت آنها را می‌رساند و اینکه آنها معتقدند که خدا هم یکی مثل آنهاست منتهی خدا قدرت دارد بر چیزی که آنها قدرت بر آن را ندارند، پس از ترس ستمگران گفتند: تو با پروردگارت برو و بعضی گفته‌اند: این گفته‌ی آنان جهت استهزای خدا و رسول و اهمیّت ندادن به آنهاست.

«قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي» مقصود از «أَخِي»

(برادرم) یا هارون است، یا مقصود هر کس است که مطیع و دوست او باشد بنا بر اینکه مفرد مضاف مانند معرف به لام برای عموم می باشد (یعنی موسی عَلَيْهِ السَّلَام) گفت: پروردگارا جز مالک خود و برادر یا تابعم از مؤمنین نیستم). و «اخی» در محل رفع است و معطوف بر محل اسم «ان» است یا عطف بر ضمیر مستتر در «لا املك» است و همین امر و فاصله قرار گرفتن آن را جایز کرده است. یا در محل نصب است که عطف باشد بر اسم «ان» یا بر «نفسی» یا در محل جر است که عطف بر «یاء» شده که مضاف الیه نفس است بدون اعاده حرف جر بنا بر قول ضعیف.

«فَأَفْرَقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» پس تو بین ما و بین مردمان فاسق جدایی افکن، این کلام را از باب نفرین و حسرت گفت.  
«قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ» به جهت عقوبت آنها، پس داخل شهر نشوند و مالک آن نشوند به سبب اینکه عصیان و نافرمانی کردند.

«أَرْبَعِينَ سَنَةً» چهل سال، ظرف «محرمه» یا ظرف قول خدای تعالی «یتیهون فی الارض» می باشد.

«يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ» یعنی متحیر و سرگردان می شوند و راهی برای خروج نمی بینند.

«فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» یعنی بر این گروه فاسق متأسف مباش گویا که بر نفرینی که بر آنها کرده بود و حسرت بر آنان خورده بود پشیمان گشته بود، از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است<sup>۱</sup> قسم به خدایی که جان من به دست اوست شما هم انجام می دهید همان کارهایی را که قبل از شما انجام داده اند بدون يك ذره کم یا زیاد تا آنجا که از راه آنان تخطی نمی کنید و سنت

۱- تفسیر الصافی ۲: ص ۲۶ - تفسیر البرهان ۱: ص ۴۵۶ / ح ۳ - تفسیر العیاشی ۱: ص ۳۰۳ / ح ۶۸.